

در آرایشگاه قیچی طلایی در محله عباس آباد به روی نیازمندان باز است

مهمان ما باش



فرزانه شهامت اکرم های پاک سازی پوست، مرطوب کننده، حالت دهنده های مو، سشوار، اتو، دکلره و... نه در و دیوار آرایشگاه با جاهای دیگر فرق دارد و نه مواد و لوازمی که روی میز و قفسه ها چیده شده است. آنچه «قیچی طلایی» در محله عباس آباد را از هم صنفانش متمایز می کند، جمله ای است که پشت شیشه مغازه درج شده است: اینکه اصلاح مو در این آرایشگاه برای نیازمندان، رایگان و در آن به روی طرد شده های اجتماعی باز است.

جای خالی پدر

حال آدم های تنگ دست و سختی کشیده را کسی می فهمد که خودش تلخی سختی را چشیده باشد؛ کسی مثل محمد هنرور نژاد، جوان بیست و چهار ساله ای که هنوز رنگ دنیا را ندیده، از نعمت پدر محروم شد؛ از بچگی ام همین قدر بگویم که مادرم من را باردار بود که پدرم فوت کرد. من دنیا را با یتیمی شروع کردم و نفهمیدم داشتن بابا چه حس و حالی دارد. کنار بابا بزرگم بزرگ شدم، در یک زندگی روستایی که با صفا بود؛ در کریم آباد، جایی حوالی مارشک، این ها را می گوید و به مرد فیروزه ای پوشی که با موهای بلند و نامرتب وارد آرایشگاه شده است، خوشامد می گوید. پاکبان، دغدغه نرخ اصلاح موی سرش را دارد و محمد بدون گفتن مبلغ، بالبخند و گویش مشهدی صرفاً از او می خواهد که موهایش را در روشویی گوشه آرایشگاه بشوید و آماده اصلاح شود. سپس با گفتن «موهای آقا باشما» از یکی از شاگردهایش، می خواهد کار مشتری را تقبل کند. چند لحظه بعد، صدای ویزو ویز ماشین اصلاح بلند می شود. این

نخستین فرصت امروز برای رقم خوردن کاری خیر در آرایشگاه قیچی طلایی است.

مشق بزرگ سالی در کودکی

آغاز آشنایی اش با حرفه آرایشگری به سال های دور برمی گردد، به وقتی که بیشتر هم سن و سال هایش مشغول بازی بودند؛ دوازده ساله بودم که شروع کردم به یاد گرفتن. استادم که در دو سال، آرایشگری سنتی و نکات اولیه کار را یادم داد، سخت گیر بود. مزرعه داشت و گاهگداری از من که شاگرد آرایشگاهش بودم، در زمین های کشاورزی اش هم کاری کشید. هنوز وقتی به مزارع سیس آباد می روم، یاد خوبی ها و بدی های آن روزها می افتم. اگر نیم ساعت دیر می رسیدم سرکار، نیم ساعت من را پشت در مغازه نگه می داشت. کاری هم به زمستان و تابستانش نداشت. این تجربه ها باعث شده است که به شاگردهایم سخت بگیرم و با آن ها رفیق باشم. مکث می کند و ادامه می دهد: می شود از کلمه شاگرد استفاده

نکنم؟! رابطه ما که استاد و شاگردی نیست. هنرجویا همکار؛ بله، این ها بهتر است.

دانش آموزان هم درد

خوبی مدرسه شبانه روزی که محمد پس از پایان دوره دوم ابتدایی به آنجا فرستاده شد، این بود که دانش آموزانش یتیم و هم درد بودند. شاید نیک اندیشی امروز او برای اصلاح رایگان نیازمندان، ثمره نیت خیری است که مرحوم عبدا... رضوی به عنوان واقف مدرسه، در دل داشته است. کارآفرین امروز محله عباس آباد از واقفی که هرگز او را ندیده است با احترام و قدرشناسی یاد می کند؛ همچنین از حرفه آموزی های جانبی در این مدرسه که از او، فردی کارآموده ساخت؛ پیرایش یکی از دوره هایی بود که درد دبیرستانمان برگزاری می شد. من آنجا موهای هم کلاسی ها، معلمان، کارکنان مدرسه و باغبان های فضای سبز بزرگ دبیرستان را اصلاح می کردم. دیگر دستم حسابی راه افتاده بود.»

